مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

نویسنده: شادروان عبدالجلیل وجدی
مترجم: محب الله زغم

۲۰۲۳/۱۰/۱۹

ماین تعصب در کشتزار ذهن

بخش ۱۲

جامعه افغانی و تعصبات - ۱

جامعه شناسان جامعه‌یی را که در آن گروه‌های مختلف قومی و نژادی با هم توسط تار و تنسته برادری بافته شده اند، موزاییک می‌نامند. اما ما برای این ماهیت دلچسپ و زیبای اجتماعی اصطلاح دیگری داریم که از هر لحاظ با زندگی اجتماعی و فرهنگی ملی ما مناسبت دارد. این اصطلاح نقش قالین است که در افغانستان قوم‌ها و نژادهای مختلف واقعاً هم به شکل نقش قالین با هم بافته شده اند. در کشور ما ولایتی نیست که در آن اقوام مختلف با ترکیب‌های مختلف وجود نداشته باشد. این اقوام از زمان های بسیار قدیم در کنار یک دیگر به سر برده اند. اما این اقوام حالا تا حد زیادی خصوصیات نژادی خود را از دست داده اند و هیچ قومی ادعای داشتن نژاد خالص را کرده نمی‌تواند. صرف برخی از مشخصات فرهنگی آن‌ها را به شکل اقوام مختلف می‌نمایاند. این مشخصات فرهنگی نیز به شکل اجزایی از یک فرهنگ بزرگ و عمومی که میان همه افغان‌ها مشترک است، قرار دارد که در علم سوسیالوژی به نام فرهنگ فرعی یا subculture یاد می‌شود. این تنوع قومی که ریشه‌های مشترک دارد، نه تنها برای ما بلکه برای محققان خارجی نیز بسیار جالب است. واقعیت این است که فرهنگ کشوری که لقب تقاطع تمدن‌ها محل تشعشع تمدن‌ها را به خود اختصاص داده است، بسیار مهم و دلچسپ است. این فرهنگ اجزای در هم تنیده دارد. باید گفت که کار تحقیقاتی مانند سخنان شفاهی آسان نیست. عدم موجودیت احصاییه دقیق کار را برای محققان داخلی و خارجی سخت کرده است. یک تعداد جوانان ما در رشته جامعه شناسی تحصیلات خوبی کرده و دانش کافی حاصل کرده اند اما برای آن‌ها امکان این که قریه به قریه بگردند و خصوصیات جوامع افغانی را از نزدیک مطالعه کنند، بسیار کم است. دهه‌های جهاد ما نیز نه تنها این که جامعه ما را که به سان آب ایستاده راکد بود، به جنبش آورد بلکه تمام منطقه را چنان جنباند که در برخی جاها نقشه جهان را نیز تغییر داد. ما در مورد دیگران چیزی نمی‌گویم، بلکه می‌خواهیم نتایج جنبش اجتماع افغانی، به ویژه پیامدهایی را مطالعه کنیم که برای این تحقیق کمک می‌کند. شخصاً برای من موضوع جالب این بود که در پکتیا، مهمان نوازی سنتی زدران‌ها سبب می‌شد تا هزاره، اوزبیک، تاجک، و پشتون مانند اولاد یک مادر به دور یک دسترخوان جمع شوند. زمانی که من از کشور عزیز خود مهاجر می‌شدم، دو شب در قریه‌های زدران‌ها پاییدم. در این مدت هر روز پس از نماز شام کسی به لهجه زدرانی برایم می‌گفت: «امشو مهمان استی.» به این گونه، هر شب چهل پنجاه نفر مسافر خسته و مانده یعنی مجاهدین و مهاجرین از مسجد به خانه‌ها تقسیم می‌شد و بر هر باشنده محل یک عده مهمان می‌رسید تا به خانه خود برده، برای شان غذا بدهد. من می‌دیدم که به دور یک دسترخوان هزاره، اوزبیک، تاجک، پشتون با هم جمع شده اند. زدران‌ها به علت نداشتن زمین زراعتی مردم بی بزاعتی استند. جنگل‌های شان حتی در سال‌های نخست جهاد نیز بسیار کم‌درخت به نظر می‌رسید. آن‌ها تعدادی از جوانان خود را برای جهاد آماده کرده بودند و بخش دیگر آن‌ها را برای کار و مزدوری به کشورهای خلیج فرستاده بودند. آن‌ها نانی را که از مزدوری در مسافری به دست می‌آوردند، با تمام اقوام افغانستان شریک می‌کردند. در سال‌های جهاد تمام مساجد زدران‌ها همیشه پر از مسافر بود، زیرا مجاهدین و مهاجرین اکثر نقاط کشور از دره‌های زدران می‌گذشتند. در آن زمان راه سالنگ مسدود بود و مردم صفحات شمال کشور نیز از راه هزاره‌جات، وردک، لوگر یا خروار رفت و آمد می‌کردند. این جریان بزرگ رفت و آمد انسان‌ها اکثراً در دره‌های زدران با هم یک‌جا می‌شدند. در میان این مردم افراد منسوب به هر قوم و قبیله شامل بودند. برای من عجیب این بود که هزاره‌ها چگونه در مساجد زدران‌ها به سر برده می‌توانند، چون شنیده بودم که مردم زدران بر این باور اند که هزاره‌ها کافر اند. اما می‌دیدم که زدران با هزاره دور یک دسترخوان نشسته

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

و از یک کاسه نان می‌خورند. وقتی انسان آوازه‌ها را با حقایق مقایسه کند، می‌بیند که در افغانستان در هر قوم تلاش‌های زیادی جهت ایجاد نفرت و بد بینی نسبت به اقوام دیگر صورت گرفته است اما این تنها زدران‌ها نبودند که افتخار مهمان نوازی از اقوام مختلف افغانستان را داشتند، بلکه همه اقوامی که در مسیر این گونه راه‌های عام به سر می‌برند، نان خود را با هزاره‌ها، تاجکان، پشتون‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها و همه اقوام دیگر تقسیم می‌کردند. در یکی از بخش‌های این کتاب بر اساس مطالعاتی که برخی از جامعه‌شناسان امریکایی انجام داده اند، چنین نتیجه به دست آمده بود که بزرگترین عامل تعصبات در امریکا رقابت و نابرابری است؛ اما در افغانستان اگر جامعه‌شناسان به همان اندازه مطالعات وسیع انجام دهند، من یقین دارم که نتایج آن هو بهو مانند آن چه در امریکا به دست آمد، نخواهد بود. زیرا در افغانستان رقابت اقتصادی تا حد زیادی جای خود را به رقابت اخلاقی داده است. در افغانستان هر کس کوشیده است تا در کار خیر از دیگران پیشی گیرد. شاید برخی‌ها فکر کنند که افغانستان رشد سرمایه‌داری نداشته است و به همین دلیل رقابت اقتصادی در آن کم‌اهمیت است، اما زمانی که در ماهیت جهاد تغییر آمد و در برخی از محلات افغانستان جنگ‌های نیابتی اوج گرفت، بدبختانه اخلاق ملی نیز دچار تغییر شد و در نتیجه آهسته آهسته میان اقوام مختلف افغانستان خطهای سیاه تعصب کشیده شد. از بخت خوب، من در مناطق شمالی، شرقی و جنوبی کشور تقریباً سه سال مسولیت ریاست اطلاعات و کلتور را به عهده داشتم. من قبول دارم که در این مدت کاری، چنان معلوماتی را به دست نیاورده ام که در قسمت تحلیل قضایای اجتماعی اهمیت علمی زیادی داشته باشد. با آن هم، مشاهدات و مطالعات من در فاریاب، ننگرهار، و پکتیا در مورد واقعیت‌های اجتماعی جامعه ما چیزهای را نمایان کرده است که نتیجه کلی آن این است که اقوام مختلف افغانستان رنگ و کیفیت انواع گل‌های گوناگون روییده در یک گلشن را دارد و هر یک از آن‌ها ارزش تماشا و ستودن را دارد. همه این اقوام توسط یک فرهنگ پرورش یافته و تاریخ مشترک دارند. در افغانستان با آن که تنوع قومی وجود دارد اما خصوصیات عمده همه اقوام با هم مشابه است. همه شان لباس‌های تقریباً یک سان می‌پوشند. سخن جالب این که برخی از لباس‌های مخصوص یگان ولایت به عنوان یک مود و فیشن خوب توسط مردم مناطق دیگر کشور نیز پوشیده می‌شود. مثلاً چپن و جیلک مردمان شمال را در جنوب کشور نیز می‌پوشند. به ویژه هنگام ادای نماز جمعه، کسانی که می‌خواهند لباس سنگین و صوفیانه داشته باشند، چپن یا جیلک به تن می‌کنند. به همین گونه کلاه پکول که در ولایات مشرقی رواج داشت، تا مدت زیادی، به ویژه در زمان جهاد تاج افتخار برای همه افغان‌ها گشته بود. هنگام تجلیل روزهای ملی افغانستان، مردم در مناطق مختلف کوچی‌های پکتیاوال را پوشیده و با آن عکس‌های زیبای یادگاری گرفته اند.

من نمی‌گویم که میان افغانان اختلافات زبانی، مذهبی، و نژادی وجود ندارد. اما این اختلافات آن گونه که دشمنان ما تصور می‌کنند، عمیق نیست. برای اثبات این ادعا می‌خواهم دو قوم هزاره و وردک را که در کنار هم زندگی می‌کنند، بر اساس مطالعه قضیه یا case study مقایسه کنم. شاید این میتود مقایسوی تحقیق ارزش علمی این اثر را نیز تقویت کند. من متعلق به قوم وردک استم و یک مرحله کودکی خود را در قریه‌یی سپری کرده ام که به مرز میان منطقه وردک‌ها و هزاره‌جات بسیار نزدیک بود. این قریه النه مربوط ولسوالی جغتو است و زمانی پدر مرحوم من در آن جا به امامت و تدریس مشغول بود. یک حضیره هزاره به این قریه خیلی نزدیک بود و زمانی که آن‌ها جنازه‌یی را برای دفن کردن میاوردند، ریش سفیدان قریه النه نیز به خاطر غمشریکی می‌رفتند و ما کودکان نیز با آن هم می‌رفتیم، چون پس از به خاک سپردن جنازه، هزاره‌ها میوه خشک خیرات می‌کردند و ما این میوه خشک را خیلی خوش داشتیم. تجارت میان هزاره‌ها و وردک‌ها به شکل بسیار خوبی جریان داشت. مردم ما به هزاره‌جات می‌رفتند و هزاره‌ها به مناطق ما می‌آمدند. با آن که این رفت و آمد آزاد و بی خطر بود، اما در میان مردم وهم و ترسی وجود داشت. چنین شایع شده بود که اگر یک سنی مذهب در حالی به هزاره‌جات سفر کند که در آن جا دوست و آشنایی نداشته باشد، هزاره‌ها او را کشته و از پوستش تسمه می‌سازند. جالب این است که تقریباً پنج سال پیش از امروز یک دوست هزاره من، مرتضی گفت که عین قصه در مورد پشتون‌ها نیز شایع شده بود. او گفت: «در ذهن هزاره‌ها این سخن جا گرفته است که اگر هزاره‌یی به مناطق سنی مذهبان، به ویژه به مناطق پشتون‌ها سفر کند و در آن جا دوست و رفیقی نداشته باشد، سنی‌ها او را زجرکش کرده و از پوستش تسمه می‌سازند.» البته هر پشتون یا هزاره‌یی که این سخن را به گوش دیگران می‌رساند، هیچ شاهدی از این گونه حوادث نداشت. پس معلوم است که ذهنیت‌های کثیف خارجی به خاطر پخته کردن کینه میان پشتون‌ها و هزاره‌ها از این گونه آوازه‌ها در میان هر دو قوم پخش می‌کردند. حقایق اما نسبت به آوازه‌ها مهمتر و جذاب‌تر اند. در پیتوهای زمستانی مردم وردک آن خاطرات جالبی روایت می‌شد که در زمان مبارزه مردم وردک در حمایت از اعلی حضرت امان الله خان به یادگار مانده بود. در این مبارزه وردک و هزاره در یک صف ایستاده بود. در شرایط بسیار بد جنگی، یک قوم زنان و کودکان خویش را به قوم دیگر می‌فرستاد تا در امن باشند. زیرا زنان و کودکان وردک در میان هزاره‌ها و زن و بچه هزاره در میان وردک‌ها خیلی مصؤن بودند و هر دو قوم در مورد ننگ و غیرت معیارهای مشترک داشتند.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په خير و لولئ